

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... این همان نحوه...، البته مسئله [لیلة الرغائب]

همین شب جمعه [اول ماه رجب] است منتهی من

گفتم حالا اگر آن [شب جمعه دوم ماه رجب را] هم

بگیرید [یعنی اعمال لیلة الرغائب را انجام بدهید]

خوب است. [این مطلب] از باب این است که در

روایت دارد که کسی که ماه رجب بر او داخل بشود

در حالی که پنج شنبه قبل از آن جمعه اول را روزه

بگیرد و بعد این اعمال را انجام بدهد چه و چه است.

یک صورت روایت منقوله از ... این است.

روایات دیگری داریم که این فقره را [اینکه پنج

شنبه قبل از اولین شب جمعه در ماه رجب را روزه

بگیرد] ندارد، فقط فقره اولین [شب] جمعه ماه

رجب است، این هست. از این نقطه نظر ما می توانیم

این مسئله را دو جور حمل کنیم؛

یکی اینکه بگوییم پیغمبر در این روایت، تغلیب

اکثریت بر اقل را لحاظ کردند، چون در هفته شش

روز ایام، غیر جمعه است، یک روزش جمعه است

و احتمال اینکه اول رجب جمعه باشد بسیار ضعیف

است، لهذا فرمودند که کسی که ماه رجب بر او داخل

بشود و پنج شنبه قبل از اولین جمعه را روزه بگیرد

آن وقت آن شب جمعه می شود لیلۃ الرغائب و این

اعمال را باید انجام بدهد، این جهت تغلیب اکثریت

است که آن وقت با روایات دیگر که اولین شب

جمعه را دارد تطبیق می دهد چون در روایات دیگر

دارد اولین شب جمعه، لیلۃ الرغائب است. این یک

حمل که این حمل بر اکثریت است و اشکالی ندارد.

دوم این است که بگوییم کسی که رجب بر او

داخل بشود، این از لسان راوی است، این از پیغمبر

نیست، یعنی راوی در نقل کلام پیغمبر آمده است

این طور بیان کرده است؛ کسی که رجب بر او داخل

بشود [کذا و کذا]، ممکن است پیغمبر این طور گفته

باشند کسی که ماه رجب بر او بیاید در حالتی که

پنج شنبه قبل از جمعه اول را روزه گرفته باشد، کسی که ماه رجب بر او بیاید این منافات ندارد که پنج شنبه اش قبل از ماه رجب باشد، [یعنی پنج شنبه اش روز آخر ماه جمادی الثانی باشد،] نه [این منافاتی ندارد] اما اینکه کسی که ماه رجب بر او داخل بشود در حالی که پنج شنبه آن ماه را روزه گرفته باشد این خیلی بعید است که مثلاً [حضرت این طور فرموده باشند،] ممکن است راوی این را اضافه کرده باشد، پیغمبر طبق روال خودش همان اولین شب جمعه را فرمودند، منتهی راوی کلام پیغمبر را که آمده است نقل بکند فرض کنید که آمده این طور نقل کرده است که...، چون خیلی دقیق است دیگر، کسی که ماه رجب بیاید در حالی که اولین پنجشنبه قبل از جمعه را روزه بگیرد، یا اینکه بگوییم کسی که ماه رجب بر او داخل بشود و پنجشنبه اول آن را روزه بگیرد، یک آن را کار را خراب می کند که پنجشنبه را داخل در ماه رجب به حساب می آورد، آن وقت روی این حساب، آن جمعه می شود دومین شب جمعه ماه رجب؛ نه اولین شب جمعه. بنابراین یک وقتی نظر مرحوم آقا این مسئله اول بود که حتی یادم است در مسجد لیلۃ

الرخائب را بعد می گرفتند، یعنی دومین شب جمعه می گرفتند با استناد به همین قضیه، ولی بعدها من دیدم نظر ایشان برگشته است، یعنی همان اولین شب جمعه را می گفتند که لیلۃ الرخائب است.

سؤال: این مطلب هم هست که شب اول تا غروب مشخص می شود که شب اول است یا نه، یعنی با رؤیت هلال [مشخص می شود]، آن وقت قاعدتاً او نمی داند که اصلاً این پنج شنبه، [روز آخر ماه جمادی الثانی است که شب جمعه، شب جمعه اول ماه رجب باشد یا اینکه این پنج شنبه روز آخر جمادی نیست که در این صورت اصلاً شب جمعه جزو ماه رجب نخواهد بود].

جواب: خب انسان روزه می گیرد دیگر، بالاخره آدم می داند که احتمال دارد ماه بیست و نه روز باشد احتمال هم دارد که سی روز باشد، حالا پنج شنبه را روزه می گیرد دیگر، پنج شنبه روزه گرفتن که اشکال ندارد. پنج شنبه را روزه می گیرد، اگر شب مشخص شد [که فردا اول ماه رجب است، خب] اعمال لیلۃ الرخائب را انجام می دهد، مشخص نشد، شب جمعه بعد را لیلۃ الرخائب حساب می کند.

سؤال: می شود اعمال را تا آخر شب به تأخیر

انداخت؟

جواب: باید بین نماز مغرب و عشاء باشد.

سؤال: می دانم یعنی حتماً باید ساعت

مخصوص مغرب و عشاء باشد؟

جواب: البته نه، شما می توانید عشاء را به تأخیر

بیندازید.

سؤال: شخص مسافرت باشد ممکن است نرسد

آن ساعت؛

جواب: نه، عیب ندارد.

سؤال: خود عنوان اولین شب جمعه ماه رجب

دلالت بر این نمی کند که ملاک همین است که شب

جمعه اول باشد نه شب جمعه دوم؟

جواب: عرض کردم دیگر، همین اولین شب

جمعه ناظر به خصوص این قضیه است. آن اختلاف

در متن آمده است این شبهه را ایجاد کرده است چه

طور اینکه در المراقبات هم مرحوم آقا میرزا جواد آقا

مردد هستند بین این مسئله که اول است یا دوم، اینها

آدمهایی هستند که خب حالا شاید نخواستند چیز

کند، بالاخره یک چیزهایی می فهمند، می فهمند که شب اول است یا شب دوم

سؤال: همین، سوال همین بود، جناب آقای تحویلیان هم همین اشکال را کردند که آنها که می دانند چرا مردد اعلام می کنند؟

جواب: مردد اعلام کردنشان شاید بخاطر مصالحی باشد که نمی خواهند در مقام شرع و در مقام بیان مسئله، به نحوی مطرح بشود که جدای از ظاهر و استناد به ادله، آنها دارند قضیه‌ای را می گویند، این اختصاص به امام علیه السلام دارد، و الاً برای آنها روشن است.

سؤال: یعنی اینها به دلیل ظاهری بر این مطلب دست پیدا نکردند

جواب: بله، اگر دلیل ظاهری منجزی داشته باشند به طور بتّیه می گویند این وقت است، اگر نه خب نه. یا اینکه از چیزهایی که سابق مرحوم آقا داشتند، مثلاً در آنجایی که گاهی شک در اول ماه می شد، ایشان دو شب را شب قدر می گرفتند، البته شب نوزدهم و بیست و یکم را نه، شب بیست و

سوم را دو شب می گرفتند.

سؤال: یعنی آن موقع که ماه شبه داشت؟

جواب: بله شبه داشت، مثلاً فرض کنید که بعد

مشخص می شد که ماه رمضان رویت شده است،

سؤال: با توجه به این مسئله عید فطر را ایشان

چه کار می کردند؟

جواب: راجع به عید فطر بالاخره...، البته من

ندیدم مسئله و مشکلی برایشان پیش آمده باشد، در

این گونه موارد شاید دو مورد یا سه مورد اتفاق افتاد

که ایشان یک مسافرت کردند و به واسطه آن

مسافرت دیگر روزه شان را افطار کردند. چون شک

داشتند و از آن طرف هم اعلام شده بود...، البته اینها

مال خیلی وقت پیش است ها- البته از وقتی که دیگر

ایشان مشهد آمدند ما دیگر مطالبی را ندیدیم از

ایشان- مربوط به آن زمانهایی است که خب مسجد

داشتند، علی ای حال قضیه مال سی سال به آن طرف

است، بیست و هفت هشت سال به آن طرف است.

بعد از اینکه ایشان از نجف مراجعت کردند سال

دوم، سوم بود که عید فطر یوم الشک بود، در زمان

آقای بروجردی هم بود، طهران و ... ماندند که چه کار کنند، مرحوم آقا می گفتند که امروز روز آخر ماه رمضان است و طبق ادله باید روزه گرفت، در حالی که قطعاً آن روز، روز عید نبود- اتفاقاً یکی از مسائل مهمی که باید مطرح بشود این قضیه است- عده‌ای رفتند پیش مرحوم آقای خوانساری که ایشان در مسجد آقا سید عزیزالله طهران [امام جماعت بود،] ایشان گفتند که امروز روز عید است و برای من ثابت شده است و من هم خودم دارم [غذا و ...] می خورم- البته ایشان اصلاً روزه نمی گرفت چون معده‌اش را عمل کرده بود- در مساجد و ... خیلی اختلاف افتاد و بعضی ها با استناد به نظر ایشان اعلام عید فطر کردند، بعضی ها هم هنوز [در حال روزه] مانده بودند، سراغ آقا می آمدند آقا می فرمودند برای ایشان [(آقای خوانساری)] ثابت شده است ولی برای من ثابت نشده است. خیلی این قضیه دیگر کش پیدا کرد و تا نزدیکهای ظهر هی تلگراف، تلفن به قم می شد از آقای بروجردی و آقای بروجردی هم می گفت برای من ثابت نشده است، آقای بروجردی



هم محکم ایستاده بود و می گفت برای من ثابت نشده است. خلاصه خیلی این رفت و آمدها زیاد شد و رفتند سراغ آقای بروجردی و گفتند که آقای خوانساری اعلام عید کرده است، اگر شما اعلام نکنید خیلی ضربه وارد می شود! خلاصه به احترام روحانیت خدشه وارد می شود! علی کل حال بیضه روحانیت در خطر است! مثل بیضه اسلام که گاهی اوقات به خطر می افتد این هم به خطر می افتد! مرحوم آقای بروجردی هم خیلی محکم می گفتند نشده است که نشده به من ربطی ندارد. تا برای من ثابت نشود که من نمی توانم اعلان بکنم. روزه مردم را که ما نمی توانیم باطل کنیم. مرحوم آقا هم محکم ایستاده بودند و می گفتند که افطار نکنید.

من آن موقع چهار سالم بود، یادم است که ایشان منزل آقای خوانساری آمدند یا...، خلاصه سوار ماشین شدند آمدند...، آن موقع تلفنخانه میدان سپه بود آمدند، حتی یادم است تلگراف خانه هم آمدند، یک همچنین چیزهایی یادم است. علی ای حال ثابت نشد و برگشتند و ایشان هم دیگر آمدند منزل.

تابستان هم بود تا اینکه حدود ساعت سه و چهار بعد از ظهر بود که ما دیدیم آمدند در منزل و گفتند که آقای بروجردی حکم کردند که امروز روز عید است. قضیه هم از این قرار بوده است که رفتند پیش آقای بروجردی - التفات کنید - و ایشان را ملزم کرده بودند بر حکم کردن که چه عید باشد و چه عید نباشد، الان بواسطه اینکه خلاصه فتنه‌ای بوجود می‌آید و آقای خوانساری این حرف را زده است و اعلام کرده است و اگر شما اعلام نکنید خلاصه روحانیت در خطر می‌افتد و اینها! حالا کجایش نمی‌دانم! بالاخره در خطر می‌افتد وضعیت روحانیت! خلاصه آقای بروجردی را مجبور کردند به اینکه حکم به روز عید بکند! در حالی که مرحوم آقا بارها می‌فرمودند قطعاً آن روز، روز عید نبود، قطعاً آن روز، روز عید نبود اما چون آقای بروجردی حکم کرده بودند به عنوان مجتهد، دیگر ما رفتیم در مسجد و نماز خواندیم. حالا من دیگر نمی‌دانم خودشان هم روزه را خوردند آن روز یا نه، فقط رفتند نماز خواندند، اینها را ما دیگر نمی‌دانیم. ولی

عبارت ایشان این بود که قطعاً آن روز، روز عید نبود، در عین حال ایشان ساعت چهار، پنج بعد از ظهر رفتند مسجد و نماز عید فطر را خواندند!

سؤال: وارد است؟ اگر بعد از ظهر هم مشخص

بشود می‌شود نماز عید را خواند؟

جواب: بله دیگر، بله، حمل بر غالب است دیگر،

غالب این است که...

سؤال: آیا واقعاً می‌شود حکم شارع تا این حد

[نافذ باشد؟ یعنی انسان،] ضد یقین خودش حرکت

کند؟

جواب: خب دیگر گاهی اوقات مصلحت است،

مصلحت ثانوی ممکن است تقدّم پیدا بکند و...

البتّه اگر من به جای آقای بروجردی بودم این کار را

نمی‌کردم ولو اینکه هر چه می‌خواهد بشود. این یک

افتخار برای روحانیت است که تا به چیزی یقین

ندارد [به آن ترتیب اثر نمی‌دهد.] مردم می‌گویند هر

جا به نفعشان است اینها سر را می‌چرخانند! این

همین است دیگر. حالا آنها (مردم) هم می‌فهمند، آنها

زودتر از ما قضایا را می‌فهمند، خوب هم می‌فهمند

که هر جا به نفعشان...

یک کتابی دارد عَلم، خاطرات عَلم، من این کتاب را یک وقتی مطالعه می کردم، دو جلد است. مطالب خوبی در آنجا هست، یعنی با همه فساد که علم داشت دارد، خب این عَلم خیلی آدم فاسدی بود دیگر، ولی خب از نظر اطلاع بر اوضاع، مطالب خوبی می شود گیر آدم بیاید. راجع به یک نفر از او سؤال می کنند، اسم نمی برم، می گوید: عجب آدم مادر فلانی است! اسم می برد، ظاهری فریبنده و باطنی منافق دارد. اما نسبت به یک شخص دیگر که خب ما هم او را آدم خوبی می دانیم می گوید: نه، این آدم درستی است، در عین اینکه شدیداً ضد ما اقدام می کند ولی باطن او باطن خوبی است و معلوم است که از روی صدق این کارها را انجام می دهد. اینها هم خودشان همه را می شناسند، و آن آدمی که این حرف را می زند من می دانم آن ملون المزاج است! از اینهایی است که نان را به نرخ روز می خورد و هر روزی برای یک... و الان هم از دنیا رفته است، خدا بیامرزدش. اینها می دانند دیگر قضیه چیست.

به خاطر اینکه آبرویتان نرود روزه مردم را باطل می‌کنید! این کار درست نیست.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به روایاتی بود که در آن روایات، ترجیع تقسیم شده بود به ترجیع غناء و ترجیع غیر غنا. و طبق روایتی که - البته در اینجا] (در این کتاب) [نیست - ابی بصیر از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام نقل می‌کند که من گاهی اوقات که قرآن می‌خوانم شیطان می‌آید و می‌گوید که می‌خواهی مراعات کنی با اهلت، ریا کنی با اهلت و با افرادی که هستند، حضرت فرمودند که اعتناء نکن، انّ الله یحبُّ ان یقرأ القرآن و یرجعّ فیہ ترجیعا، یا و رجّع بالقرآن ترجیعا.

عرض شد که مرحوم شیخ حرّ آملی نسبت به این روایت اعتراض کردند و چون در سند این روایت علی بن ابی حمزه هست در اصل روایت تشکیک کردند یا اینکه آن را حمل و توجیه و تأویل کردند بر تعاویل و توجیهاات غیر متین.

علیٰ کلِّ حال صحبت در این است که بالاخره

شما این روایت را قبول دارید یا ندارید؟ اگر قبول ندارید صاف بگذارید کنار! اگر قبول دارید پس چرا می‌گویید که سندش فلان است؟ فلانش فلان است؟ یکی از مصائب ما این است که اول می‌روند سراغ سند، سند را می‌گذارند کنار، بعداً می‌آیند می‌گویند که بر فرض صحت، به اینها حمل می‌شود! خوب اینکه صحیح نیست، اگر شما این را قبول دارید بیاید توجیهش بکنید بگویید این روایت درست است و...، اگر هم قبولش ندارید و می‌گویید سندش ضعیف است خوب دیگر چرا می‌آیید تأویل می‌کنید؟ توجیه کردن در اینجا معنا ندارد. حالا لعل اینکه اینها جواب بدهند و بگویند ما از این نظر توجیه می‌کنیم که لو فرض که شخصی این روایت را قبول بکند این روایت به این مسائل توجیه می‌شود. اما همان طوری که عرض شد، این ترجیع، عبارت است از تحسین صوت و تحسین صوت اشکال ندارد تا اینکه حالا شما در سندش بحث کنید یا قائل به تأویل بشوید.

**ترجیع عبارت است از تحسین صوت و تحسین صوت، مستحسن است و این هیچ ارتباطی با غناء ندارد همان طوری که سایر روایات بر این مسئله**

دلالت می‌کند، سایر روایاتی که می‌گویند اِقْرَأُ  
الْقُرْآنَ بِالْحَانَ الْعَرَبِ وَ اَيَّاكُمْ وَ لِحُونَ اهل الفسق و  
الغناء و الکتابین، تمام اینها حکایت از این می‌کند  
که نفس ترجیع قرآن و قرائت قرآن به ترجیع، هیچ  
گونه اشکالی بر این مترتب نیست.

همان طوری که قبلاً عرض شد و امروز هم چند  
تا از این روایتها را عرض می‌کنیم، صحبت راجع به  
غناء در این است که ارتفاع و انخفاض و تدویر  
صوت در حلق و دهان و فم به نحوی باشد که آن  
تدویر و انخفاض و ارتفاع مناسب با مجالس لهو و  
لعب باشد، به این غناء، غنای مصطلح می‌گویند.  
آنچه که از آن معانی بدست می‌آید این است.

فرض کنید که در مورد قرائت قرآن، الان غنای  
به این معنا منهی است در حالتی که همان طوری که  
قبلاً عرض شد شخصی با دَف یا مزامیر یا آلات  
موسیقی قرآن را نمی‌خواند، پس اینکه می‌فرماید  
اِقْرَأُ الْقُرْآنَ بِالْحَانَ الْعَرَبِ وَ اَيَّاكُمْ وَ لِحُونَ اهل الفسق  
و الکبائر، این منظور کیفیت لحن است نه اینکه  
انضمام قرائت با آلات موسیقی، قطعاً این مورد نظر  
نبوده است. فَانَّهُ سِجِيٌّ بَعْدِي اقوامٌ يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ  
ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیه لا تجوزُ تراقیهم،

قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَ قُلُوبٌ مِّنَ يُعْجَبُهُ شَأْنُهُمْ، خب  
حضرت در اینجا ترجیح را مانع نمی‌دانند، منتهی  
ترجیح غناء را در اینجا منع می‌کنند.

حالا صحبت در این است که اصل غناء و آن  
ترجیح غناء حرام است یا حرام نیست؟ درباره قرآن  
ترجیح به غناء حرام است، و ایّاکم، دلالت بر نهی و  
حرمت می‌کند، این حرام است. اما آیا خود ترجیح  
غناء حرام است یا نه؟ چون ممکن است بگوییم که  
در قرآن ترجیح غناء حرام نباشد، قرآن را به این  
کیفیت خواندن اهانت تلقی می‌شود نه اینکه فرض  
بکنید [که حرام باشد]. مثل اینکه فرض بکنید که  
انسان قرآن را بگذارد روی زمین و بخواند، ممکن  
است بگوییم که این قسم قرآن خواندن حرام است،  
قرآن را روی زمین گذاشتن، اهانت به قرآن است یا  
اینکه انسان پایش را دراز کند و بعد قرآن بخواند،  
خب این حرام است. اما اگر شما به همین نحو کتاب  
شعر بخوانید این اشکالی ندارد، فرض کنید کتاب  
شعر سعدی را بگذارید در کنارتان، پایتان را هم دراز  
کنید و بعد هم یک غزلش را بخوانید، این حرام  
نیست. اینکه نهی شده است از ترجیح قرآن، حرمت



ترجیح غناء ممکن است که بگوییم غناء حرام نیست، اما این کیفیت خواندن چون مناسب با مجالس لهو و لعب است، از این نظر اهانت تلقی می‌شود نه اینکه در خود نفس آن قرآن خواندن این حرمت خوابیده است، یعنی حرمت آن حرمت ذاتیه نیست، حرمت آن حرمت تبعی است، چون اهانت به قرآن است، از این نقطه نظر حرام است.

تأیید این مطلب روایتی است که در تهذیب جلد ۲ صفحه ۱۰۷ عن الصادق علیه السلام، سوال می‌کند از حضرت، إِنَّهُ سِئِلَ عَنْ بَيْعِ جِوَارِ الْغَيْنَاتِ، از جواریری که این جواریری جواریری مغنیه هستند قال شَرَاهُنَّ وَبَيْعُهُنَّ حَرَامٌ وَتَعْلِيمُهُنَّ كُفْرٌ وَاسْتِمَاعُهُنَّ نِفَاقٌ، این قدر راجع به این قضیه تأکید شده است. خب این یک روایت، که جاریه مغنیه را حضرت می‌فرماید که شرائش حرام است و تعلیمش کفر است و استماعش هم نفاق است و...، یا اینکه در همین تهذیب می‌فرماید عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَغْنِيَةُ مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مِنْ؟ بَكْسِبِهَا، این هم یک روایت، یا اینکه فرض بکنید الْغِنَاءُ عَشْرُ النِّفَاقِ، الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ، یا اینکه حضرت می‌فرماید: إِذَا مَيَّزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ - ظَاهِرًا - مِنْ أَمَامِ رِضَا - بَيْنَ

الحق و الباطل فاین یكون الغناء که آن شخص می گوید خب غناء در قسم باطل است. خب در اینجا جاریه مغنیه حرام است. اما ما یک روایت دیگر داریم که می فرماید، در همین تهذیب جلد ۲ صفحه ۱۰۸، اجر المغنیه التي تضيف العرائس لیس به بعث لیست بالتی یدخل علیه الرجال مغنیه ای که برای مجالس عروسی می خواند، او اشکال ندارد، اما مغنیه ای که مردان بر او داخل می شوند، همان طوری که در آن زمانها بود که مجالس مختلط زن و مرد در آن زمان بود، در این صورت اشکال دارد. خب اگر قرار باشد خود غناء فی حد نفسه، و ارتفاع و انخفاض صوت به این شکل...، چون در مجلس عروسی قرآن که نمی خوانند، می آیند یک چیزهایی می خوانند و دست می زنند و کف می زنند و مطابق با آن...، اگر خود غناء حرام باشد خب چه فرقی می کند بین مجلس عروسی و مجلس غیر عروسی؟ مگر شرب خمر حرام نیست؟ این شرب خمر در مجلس عروسی مباح است و در مجلس غیر عروسی حرام است؟! مثل اینکه فرض بکنید در جمهوری اسلامی اگر موسیقی زده بشود حلال است اما اگر این در یک کشور دیگر مثل پاکستان و اینها زده

بشود یا در خود مکه زده بشود، در مسجد الحرام این می شود حرام، چون آنجا حکومت اسلامی نیست!!!  
اینها چیزهایی است که حالا ما ادله اش را نفهمیدیم!!!!

روایت دیگر روایتی است که از امام باقر علیه السلام است، می فرمایند که: **إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ كَسْبِ الْمَغْنِيَاتِ فَقَالَ الَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ حَرَامٌ، أَنْ غَنَى بِمَجْلِسٍ لَهْوٍ وَ لَعِبٍ اسْتَمِعَ مِنْهُ أَنَّ مَرَدَانَ دَخَلَ بِشَوْنِهِ، رَجَالَ دَاخِلٍ بِشَوْنِهِ مِنْ شَوْءٍ حَرَامٍ، وَ الَّتِي يُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهِيَ بِأَسْ. پَسِ إِمَامٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَكَّهَ أَنَّ فِي مَجْلِسِ الْأَعْرَاسِ لِحْنَشٍ رَا عَوَضَ مِنْهُ كَنْدٌ، يَكِي اسْتَمِعَ، يَعْنِي يَكِي شَعْرَ اسْتَمِعَ، يَكِي غَزَلٌ اسْتَمِعَ، إِنْ غَزَلَ إِنْ رَجَالَ بِشَوْنِهِ اسْتَمِعَ حَرَامٌ. هَمِينَ غَزَلٌ، هَمِينَ قَصِيدَةٌ إِنْ فِي مَجْلِسِ عَرُوسِي بِشَوْنِهِ اسْتَمِعَ حَلَالٌ. پَسِ مَعْلُومٌ اسْتَمِعَ غَنَاءٌ حَرَامٌ نَيْسَتْ. يَعْنِي غَنَاءٌ بِهِيَ إِنْ نَحْوِي كَمَا ارْتِفَاعٌ وَ انْخِفَاضٌ صَوْتٌ بِشَوْنِهِ إِنْ مَسْئَلَةٌ حَرَامٌ نَيْسَتْ، بَعْدَ حَضْرَتِ فَرَمُودَنَدِ وَ **مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوً** **الْحَدِيثِ ... ﴿لَقْمَانُ، ٦﴾**.**

و دلیل بر این مطلب این است که در کتاب من لا یحضر می فرماید که: سئل رجل علی بن الحسین

علیه السلام عن شراء جاریة لها صوت همان جاریة  
مغنیه منظور است نه اینکه جاریة غیر مغنیه و الا  
پیرزن را که نمی رود بخرد برایش بخواند، آن بدرد  
هیچی نمی خورد، جاریة مغنیه ای که صدا دارد این  
طبعاً جاریه ای است که بایستی سنّش زیاد نباشد،  
مدل بالا نباشد، مدل ۹۷ و ۹۸ اینها بدرد نمی خورد!  
از من به شما نصیحت هیچ وقت دنبال یک  
همچنین...! حضرت می فرماید که: ما علیک لو  
اشتریتها فذکرک الجنة. حضرت می فرماید چه  
اشکالی دارد که این را شما بخری و این با صدای  
خودش شما را به بهشت [بکشاند؟] چرا صدا این  
طور است؟ به جهت اینکه همان طوری که عرض  
کردم صدا یک تأثیر خاصی در تلطیف روح و نفس  
دارد.

یا اینکه در کافی باز روایتی از امام باقر علیه  
السلام است که می فرماید: رجّع بالقرآن صوتک فان  
الله تعالی یحب صوت الحسن رجّع به ترجیعا و  
روایات دیگری که مربوط به الحان عرب و اینها  
هست.

ببیند از یک طرف ما روایاتی داریم ...

... توبه کن و دیگر استماع نکن.

سؤال: این به خاطر این بوده که زن بوده...

جواب: نه، حضرت نفرمودند به خاطر زن بودن، به خاطر غناء بودن. نفرمودند چون زن است این کار را بکنید. حالا اگر یک مردی شروع می کرد به خواندن آن هم همین اشکال را داشت. از نظر غناء بودن مورد نظر است نه از نظر این که صوت زن است. این که انسان صدای زن را نباید بشنود آن از نظر ریبه بودن است که اشکال دارد که از باب ریبه این موجب کدورت و ... است و الا صدای عادی زن را شنیدن که این اشکال ندارد، انسان با زنها هم صحبت می کند، می آیند از انسان مسئله می پرسند و... ، این [اشکالی ندارد] اما وقتی صدای زن بلند بشود از باب ریبه آن موجب حرمت است. آن بحثش راجع به غناء است نه راجع به زن [بودن خواننده].

ما در اینجا دو دسته روایات داریم:

یک دسته روایاتی که غناء را به طور کلی حرام می داند، نفاق می داند، مما وعد الله علیه النار می داند و امثال ذلک.

دسته دوم روایاتی که همین غناء را در مجلس عروسی مباح می داند، چون مغنیه غناء می کند

دیگر، نمی رود بنشیند و همین طوری صدا در  
بیاورد، لابد شعرهایی می خواند که معنایش غناء  
است دیگر، پس بنابراین از اینجا استفاده می کنیم که  
حرمت ذاتی بر ترجیع و ارتفاع و انخفاص صوت  
تعلق نمی گیرد، [بلکه] آنچه را که متعلق به آن است  
عبارت است از ضم ضمیمه و آثاری که آن آثار  
مترتب بر این است که بواسطه تقارن به یک قرائنی  
آن حرمت پیدا می شود، آن قرائن این است که  
مجلس مجلس لهو و لعب باشد، آن قرائن، وجود  
ریبه باشد، [در مورد] زن مغنیه که ریه پیدا بشود،  
این که در آن مجلس موسیقی و آلات موسیقی باشد،  
این مسئله هست. و اما اینکه خود غناء فی حد نفس  
و این ترجیع آیا موجب حرمت هست یا نه، خود  
نفس غناء و این ترجیع صوت، خودش این حرمت  
ذاتیه را ندارد.

بله کیفیت صوت که مناسب است با آن مجلس  
لهو و لعب، آن کیفیت صوت اگر در وجود و نفس  
انسان اثر کدورت و ظلمتی را ایجاد بکند از این نقطه  
نظر دارای اشکال می شود. فرض کنید اشعاری را که

این اشعار را با یک کیفیت خاصی می خوانند که آن ریتم و آن ارتفاع و انخفاض مناسب با اشعار لهو و لعب است، یعنی همان وزن، همان طوری که آن روز عرض کردیم این هم موجب یک نوع کدورت و حالت نفسانی خواهد شد که انسان را به کدورت و اینها می برد، آن هم از این نقطه نظر دارای اشکال خواهد بود. حالا چرا قرآن را می گویند از این نقطه نظر غناء نباشد؟ این نه به خاطر اینکه خود غناء فی حد نفسه حرمت ذاتی دارد [بلکه] به خاطر اینکه این نحوه خواندن چون مناسبت دارد با اشعاری که در مجالس عروسی یا در مجالس لهو و لعب است این تشبّه قرآن به آن کیفیت، از آن نقطه نظر اهانت به قرآن تلقی می شود و لعل اینکه خودش از این نقطه نظر موجب کدورت هم خواهد شد. البته حالا در اینجا نقل اقوال هم خواهد شد.

آنچه که از مجموع روایات نسبت به مسئله غناء برمی آید این است که غناء دارای دو معنا است. معنای اول که معنای کلی است معنای لغوی است که آن صدایی است که در آن ترجیع و تدویر باشد که آن ترجیع و تدویر موجب تحسین باشد، این غناء

بلاشک و بلاشبهه اشکال ندارد و حلال است. و روایاتی که دارد که تغنو بالقرآن یا و رجّع بالقرآن ترجیعا، تمام اینها به این نحوه از غنایی برمی گردد که آن بم و زیر و آن ارتفاع و انخفاض و تدویر تدویری است که فقط موجب تحسین لحن است و اضافه بر تحسین لحن، اثر ظلمانی و کدورت در نفس ایجاد نمی کند که این اختصاص به مجالس عروسی و اینها ندارد، این به طور کلی به تحسین صوت گفته می شود. و روایاتی که قرآن را حمل بر غناء می کنند، و رجّع بالقرآن ترجیعا یا تغنو بالقرآن، این غناء منظور است یعنی غنایی که غنای محلل است و در آن غنای محلل، ترجیع و تحسین است و ریتم و کیفیت ارتفاع و انخفاض با مجالس لهو و لعب منافات دارد. این غناء غنای محلل است.

قسم دوم از غناء غنایی است که این غناء اختصاص دارد به مجالس لهو و لعب و مجالس عروسی، یعنی این غناء برای مجالس لهو و لعب و مجالس عروسی است منتهی خود این غناء فی حد ذاته و فی حد نفسه اگر موجب کدورت نفسانی و موجب خروج از طبیعت انسانی به شهوانی و بهیمیت بشود، همان طوری که بسیاری از بزرگان به



این تفسیر کرده اند، این غناء می شود حرام فی حد  
نفسه و لو اینکه مقترن با آلات موسیقی هم نباشد اما  
اگر این غناء و لو اینکه موجب این قضیه نشود در  
مجالس لهو و لعب استعمال بشود این در این  
صورت حرام است چون مقترن است به مجالس لهو  
و لعب که البته قطعاً این کدورت را خواهد آورد حالا  
اگر فرض کنید همین با آلات موسیقی زده نشود این  
آن اثر را نداشته باشد. بالاخره در مجلس لهو و لعب  
با این آلاتی که زده می شود که در آن زمان مصطلح  
شده بود این در اینجا موجب حرمت است، چطور  
اینکه در آن زمان بواسطه شیوع این مجالس، غناء در  
این نوع مصطلح شده بود، یعنی در زمان امام باقر و  
امام صادق علیهما السلام و تشکیل مجالس لهو و  
لعب در بغداد و منازل عدیده ای در این شهرها  
بواسطه گسترش فساد در بغداد و سایر جاهای دیگر  
که عاصمه مسلمین بوده [و آنها این کار را] انجام می  
دادند، غناء مصطلح شده است در مجالسی که مقترن  
باشد به مجالس موسیقی و دخول رجال بر این زنها  
که روایاتی که دلالت بر حرمت می کند این نوع غناء

را بیان می کند.

اما اینکه انسان یک مغنیه ای را بگیرد که برای او  
غناء بکند حرمتی را ما [از روایات] برای این استفاده  
نکردیم. یا اینکه در مجالس عروسی، مغنیه بدون  
آلات موسیقی غناء کند که صریح روایت بر حلیت  
این غناء است چطور اینکه خود ما می دانیم زنهایی  
که در مجالس عروسی می خوانند ...

سؤال: یعنی حتی اگر با حالت لهو و لعبی هم  
بخوانند؟

جواب: بله، اگر در غیر از آن بخوانند که دیگر  
کف نمی زنند، اصلاً عروسیشان...، صحبت در  
همان کیفیت خاص است.

آن کیفیت خاص در مجالس عروسی این طور به  
نظر می رسد که کأنَّ آن رحمت خداوند به آن مجلس  
عروسی موجب زوال آن کدورتی است که از این  
کیفیت خواندن پیدا می شود. اگر به همان کیفیت در  
خارج از آن مجلس عروسی بخواند شاید شخص  
متأثر بشود و تکدر نفسانی پیدا بکند اما در خصوص  
مجلس عروسی به خاطر نزول رحمتی که در این

مجلس عروسی هست رفع این جهت می شود کأنّ  
متأ علی العباد این قضیه در اینجا مطرح است.

پس بنابراین غنایی که آن غناء موجب تکدر  
نفسانی بشود بواسطه ارتفاع و انخفاض، قطعاً آن  
غناء می شود حرام. اگر نشود ولو آن ارتفاع و  
انخفاض را داشته باشد آن غناء دیگر حرام نیست.  
ولی همین غناء در قرآن می شود حرام نه بخاطر  
حرمت بلکه به خاطر آن جنه اهانت و تشابه و سستی  
که خود قرآن اصلاً شاید به این نحو نیامده و اینکه ما  
آن را داخل در این قسم قرار بدهیم یک نوع اهانتی  
به کلام خدا تلقی بشود، از این نقطه نظر دارای  
اشکال می شود.

سؤال: ...؟

جواب: دف اشکال ندارد. دایره زنگی و اینها...

سؤال: مسئله نی چیست؟

جواب: حالا انشا الله فردا تتمه این بحث غناء

را می کنیم و بعد می رویم راجع به خود موسیقی  
بحث می کنیم...

سؤال: ...؟

جواب: در مجلس عروسی نه، اما در مجالسی که مربوط به ائمه است این هنوز برای من یک شبهه است، این یک نوع تقدس خاصی باید داشته باشد...  
مجلس عروسی بود که سیدها می خواندند و می رفتند در کرمانشاه... شعری که برای سید حمیری است و قصیدهٔ خیلی طولانی است، معمولاً سادات شیرازی این را در شبهای عروسیشان می خوانند و می روند. خدا رحمت کند پدر بزرگ ما، حاج آقا معین آن هم می آمد در مجلس زنانه، محرم بود دیگر، این را می خواند و بعد می زدند و خودشان می آمدند بیرون. یک دفعه - این قضیه واقعیت دارد - اینها را افتاده بودند از خانهٔ داماد بروند خانهٔ عروس، این سادات شیراز در کرمانشاه راه افتاده بودند و می خواندند... همین طوری که می رفتند می رسند به یک دکان لبنیاتی و می زنند به طغار ماستش و آن می شکند این هم همین طوری که آنها می خوانند داد می زند و می گوید سیدها امشب همگی خُل شدند طغار ماست ما شکست پولش کو؟ آنها هم می زدند و شعرشان را می خواندند!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ